

نقش مردم در انتخابات

محمد علی ابراهیمی

مقدمه

در زندگی بشر، تجربه در کنار علم و اندیشه همواره جایگاه رفیع و اعتبار قابل ملاحظه ای را به خود اختصاص داده است، تا جایی که می‌توان ادعا کرد نیمی از اعتلای حیات مادی انسان مرهون تجربه می‌باشد.

شکی نیست که عقلایی عالم در پایداری و توسعه‌ی تجربی آدمیان گام‌هایی مطمئنی را برداشته‌اند و هر نوع رفتاری که نقش مؤثر در تداوم حیات و تکامل معیشت انسان داشته کشف و معرفی کرده‌اند.

یکی از تجارب گران سنگ بشر، یافتن روش‌ها اداری و ساختار مدیریت سیاسی جامعه است که در طول اعصار و قرون با روش‌های مختلف و اشکال گوناگون خود ابداع و عرضه شده است.

اکنون مهمترین محصول علم و اندیشه و راهکار عملی خردمندان جهان جهت انسجام جامعه، گسترش فرهنگ تحمل، همزیستی صلح آمیز و رعایت حقوق متقابل این است که نظام سیاسی حاکم بر سرنوشت مردم، در تعامل و سهیم ساختن افراد و گروه‌های اجتماعی در ساختار قدرت باشد. روشی که از دیر باز معمول شده این است که مردم با انتخاب خود بخش‌های اجرایی و تقنینی را به افراد مورد اعتماد خود واگذار کنند و با فرمانبری از آن‌ها در صلح و امنیت زندگی نمایند.

اکنون کشور ما در آستانه تحوّل دیگری قرار گرفته، و مردم ما تصمیم دارند که دومین رکن حاکمیت و منشأ اقتدار ملی خود را انتخاب نمایند و پارلمانی ناشی از آراء

خود را حاکم بر ادارهای کشور سازند. به لحاظ اهمیت موضوع و کاوش در فرایند نقش مردم کوشیده‌ام با گرایش حقوقی به طرح مسأله اهتمام ورزیده و تحقیق خود را پیرامون نقش مردم در انتخابات از انواع نظام‌های سیاسی شروع کرده بابررسی عناوینی طبقه‌بندی نظام‌های سیاسی، نقش مردم در نظام‌های مختلف پی‌گرفته و آن را با مقایسه‌ای نظام اسلامی و دموکراسی، برتری نظام اسلامی بر دموکراسی و تاریخچه‌ای دخالت مردم در نظام‌های حاکم بر کشور را ادامه داده و با معرفی نظام سیاسی فعلی افغانستان کامل کنم و نتیجه‌گیری را اختصاص دهم به نقش که مردم در روند انتخابات می‌توانند داشته باشند به امیدی که مورد رضایت حضرت حق قرار گیرد.

انواع نظام‌های سیاسی

دانشمندان علم سیاست در تعریف نظام سیاسی معتقدند، که نظام سیاسی شکل و ساخت قدرت دولتی و همه‌ای نهادها عمومی اعم از سیاسی، اداری، اقتصادی، نظامی، مذهبی و چگونگی کارکرد این نهادها و قوانین و مقررات حاکم بر آنها است.^[۱] نظام‌های سیاسی در يك طبقه بندی کلی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

نظام خودکامه و استبدادی.

نظام دموکراسی.

نظام مبتنی بر اندیشه دینی

نظام‌های خودکامه و استبدادی، شامل نظام‌ها سیاسی غیر دموکراتیک و مستبدانه، اعم از استبداد فردی و جمعی می‌شود. هدف این نوع رژیم‌ها فقط تأمین منافع فرد یا جمع حاکم است. این نوع مدیریتی سیاسی در طول تاریخ کم نبودند و بشریت خاطرات بسیار تلخی از آنها در اذهان خود دارند و بخش اعظم از صفحات تاریخ به شرح سیاه کاری‌های آنها اختصاص یافته است.

نظام مبتنی بر اندیشه دموکراسی، نقطه مقابل حاکمیت خودکامه و استبدادی است. یعنی انگیزه‌ی اصلی حاکمیت دموکراسی هموار کردن راه دخالت مردم جهت تعیین سرنوشت خود است. دموکراسی تنها يك ساز و کار از نظام سیاسی است که به وسیله‌ی

آن می‌توان حکومت‌های نامطلوب و دیکتاتوری را از مسند قدرت به زیر کشد. بنابراین دموکراسی‌ها، عامه نیستند بلکه نهادهای هستند که خود را از ابتلا به اعمال دیکتاتوری نگه می‌دارند. یعنی سعی می‌کنند که به خودکامگی مدرن و نامرئی مبدل نگردد و مردم هم از همین رهگذر در سرنوشت سیاسی خود دخالت و نفوذ پیدا کنند. نظام مبتنی بر اندیشه دینی در برابری هر دو طرز تفکر سیاسی قبلی قرار دارد. حاکمیت الهی نه اهتمام بر تأمین منافع فرد دارد و نه به اهداف آرمانی جمع فکر می‌کند. بلکه در این نظام جمع و فرد هر دو اصالت دارند. چون این تفکر برخاسته از جهان‌بینی توحیدی است. نگاه نظام توحیدی به مخلوقات یک نگاه جامع و کاملی است. چون خالق هستی آفریدگار عالم است. و به تمامی نیازمندی و احتیاجات آفریده‌ی خود آگاهی و اشراف دارد و از حکمت او بعید است که جمعی را قربانی جمع دیگر کنند.^[۲]

طبقه بندی دیگر نظام سیاسی به:

یکم: نظام سیاسی ریاستی.

دوم: نظام سیاسی پارلمانی.

سوم: نظام سیاسی تک حزبی، شده است.

مراد از نظام ریاستی آن است که در آن تفکیک قوای به‌طور مطلق صورت گرفته است، رییس جمهور توسط مردم انتخاب می‌شود و مسؤول تشکیل کابینه‌ای خود می‌باشد و در برابر پارلمان پاسخگو هم نیست.

و مقصود از نظام پارلمانی آن است که تفکیک قوا در آن به طور نسبی در قانون اساسی اعلام شده و دولت در برابر قوای مقننه مسؤول می‌باشد و قوای مقننه می‌تواند عنداللزوم دولت را از کار برکنار سازد و بر عکس دولت هم قادر است که پارلمان را منحل نماید.^[۳]

نظام سیاسی تک حزبی، آن است که قدرت به طور مطلق در انحصار حزب حاکم قرار دارد. ریاست هیأت حاکمه توسط کنگره‌ای حزب انتخاب می‌گردد که در عین حال سخنگوی حزب هم است.

ارسطو تقسیم بندی دیگری برای نظام سیاسی ارائه کرده که مبنای آن دخالت و تعدد زمامداران است. وی می‌گوید:

الف) رژیم‌هایی که در آن قدرت فرمان‌روایی در اختیار یک نفر است.

ب) رژیم‌هایی که در آن قدرت فرمان‌روایی در ید اختیار گروه معدودی است.

ج) رژیم‌هایی که در آن قدرت فرمان‌روایی توسط همه مردم صورت

می‌گیرد. [۴]v

بعضی دیگر رژیم سیاسی را بر اساس دخالت احزاب تقسیم بندی کرده است. از این لحاظ نظام سیاسی به نظام تک حزبی، دو حزبی و چند حزبی قابل قسمت خواهد بود. [۵]v

در جامعه شناسی سیاسی طبقه بندی جالب‌تری ارائه شده است:

نحوه‌ای اعمال قدرت حکومتی بر جامعه که ساخت قدرت سیاسی را تشکیل می‌دهد.

میزان اعمال قدرت بر جامعه که تا چه حد تلاش برای ایجاد دگرگونی‌ها می‌کند.

از نظر معیار اول دو نوع رژیم سیاسی خواهیم داشت:

الف) رژیم سیاسی دموکراتیک، که شامل تمام دموکراتیک و نیمه دموکراتیک است.

ب) رژیم سیاسی اقتدار طلب، این قسم رژیم هم به دو بخش نیمه اقتدار و تمام اقتدار تقسیم بندی می‌گردد.

از نظر دوم هم دو نوع رژیم داریم:

الف) رژیم‌های چپ‌گرا که شامل رژیم‌های چپ‌گرای اصلاح طلب، افراطی و میانه رو می‌شود.

ب) رژیم‌های راست‌گرا که شامل راست‌گرای افراطی و میانه رو است. تنوع رژیم‌ها از همین چهار صورت به وجود می‌آید. [۶]vi

از میان این تقسیمات طبقه بندی اول و دوم قابل تأمل است و می تواند در پاسخ این سؤال که نقش مردم در این دسته بندی ها چه می تواند باشد؟ ما را کمک کند. بنابراین وقت آن رسیده که نقش و جایگاه مردم را در این نظام ها مشخص کنیم و دیدگاه های مطرح در این راستا را مورد ارزیابی قرار دهیم.

نقش مردم در نظام خود کامه و استبدادی

گفتیم که نظام های خود کامه و استبدادی شامل نظام های سیاسی استبداد فردی یا جمعی می شود. در این نظام ها مردم از داشتن نقش محروم اند، چون نگرش و دیدگاه حاکمیت استبدادی اعمال سلطه یک طرفه است. رژیم مستبد خود را مالک تمام عیار می داند، وجود رقیب در ساحه ای اعمال قدرت خود را تحمل نمی تواند.

از نظر رژیم های خودکامه مردم حکم غلامان و بردگانی را دارند که باید نیاز های مالی و رفاهی مردم داران را تأمین کنند و فرمان بران بی چون و چرا باشند.

رژیم های خود کامه مشروعیت مقبولیت خود را از مردم نمی گیرند. آن ها برای استواری قدرت خود به مشیت، قضا و قدر، اراده ای فوق اراده های انسانی، دست سرنوشت یا نبوغ خارق العاده ای خود متوسل می شوند و از این ترفندها در جهت دوام و بقای حیات سیاسی خود بهره می برند.

بنابراین در این سیستم ها انتخابات، دخالت مردم در تعیین سرنوشت جایگاهی ندارد، بلکه ذی حق و مالک تمام عیار، شخص فرمان رواست که به حکم توارث، منافع ملی، انجام مأمورت ماوراء طبیعت و ... سیطره ای خود را بقاء و دوام می بخشند و مردم را در برابر خود مسؤول می شمارند؛ تا جایی که غالباً مردم باورشان می شوند که وجود چنین حکومتی برای رفاه، امنیت و موجودیت آن ها لازم و ضروری است.^{[۷]vii}

نقش مردم در نظام دموکراسی.

در شرایط کنونی تحقق دموکراسی مستقل محال به نظر می رسد. بنابراین رای عقلا و اندیشمندان جهان بر حاکمیت دموکراسی غیر مستقیم متمرکز شده است. روش تحقق و عینیت بخشیدن این سیستم با دخالت، انتخابات و نقش آفرینی مردم می باشد. به این طریق

که ابتداء مدعیان ریاست و وکالت جهت تصدی مناصب اجرایی و تقنینی کاندید می-گردند و در يك تبلیغات وسیع و حساب شده اهداف و طرح‌های کاربردی خود را به-اطلاع عموم می‌رساند و راهکارهای خود را جهت رشد و ترقی کشور و ایجاد رفاه و آسایش عمومی و استقلال کشور طی پروگرام‌های تبلیغاتی بیان داشته و منتظر به‌ثمر نشستن نتیجه پیکارهای خود تا روز برگزاری انتخابات می‌مانند.

نقش مردم در اینجا ارزیابی، یافتن فرد اصلح و حمایت از کاندیداهای است که اتویپایی آن‌ها را بار نشانند. آن‌ها تلاش در گزینش فردی خواهند کرد که سازنده آرمان شهر باشند و مدینه فاضله را برای رای دهندگان خود عنیت بخشند، چیزی که کاندید شونده‌گان در فرصت که برای طرح اندیشه‌های خود دارد به‌بهترین شکل به‌خورد مخاطبان خود داده و هنر تبیین انگزده‌های خود را به‌خدمت گرفتند و تمام توان خود را در این راستا به‌کار برده است.

در سیستم دموکراسی روی نقش آفرینی مردم تأمل فراوان شده است و اصلاً مبنای دموکراسی را حکومت مردم بر مردم، به‌وسیله مردم تشکیل می‌دهد. مردم در سیستم دموکراسی تلاش می‌کنند که از حقوق شهروندی بهره‌مند گردند. حقوق فردی و آزادی‌های عمومی به‌بهترین وجه تأمین گردد، مساوات در معیشت را دارا گردند و عدالت اجتماعی در شؤونات قدرت و تقسیم ثروت حاکم شود. چون اصول و مؤلفه‌های دموکراسی را رضایت و مقبولیت عامه، نظارت و مشارکت شهروندان در تبیین سرنوشت، برابری در مقابل قانون، آزادی در گفتار و نوشتار، حاکمیت قانون در تمام شؤون اجتماعی، حاکمیت مردم در قالب پیروزی اکثریت، رعایت اصول شهروندی و برپایی سیستم نمایندگی از طریق انتخابات و گزینش مردم تشکیل می‌دهد.^[۸]

در توضیح حق مشارکت همگانی یکی از حقوق دانان می‌گوید: برای اینکه رژیم خصلت مردم سالاری داشته باشد، باید بزرگترین شمار مردم در صورت بندی قدرت و امور عمومی و سیاست شرکت داده شوند. شهروندان اهلیت انتخاب کردن نمایندگان و کارگزاران حکومت را داشته و بتوانند خود نیز به‌مناصب و مقامات سیاسی راه یابند.

بنابراین نهاد انتخابات همگانی از لوازم امروزی دموکراسی است. چراکه در حال حاضر به‌خلاف ادوار باستانی، کشورها وسیع، جمعیت‌ها فراوان و مشارکت مستقیم مردم در تصمیم‌گیری و حکمرانی اگر ناممکن نباشد، بسیار دشوار است. لذا مشارکت همگانی جنبه غیر مستقیم دارد و باگزینش نمایندگان حاصل می‌شود. هرچه هیأت انتخاب‌کننده گسترده‌تر باشد و شرایط انتخاب‌شوندگان و انتخاب‌کنندگان به یکدیگر شباهت یابد درجه دموکراسی بیشتر است.^[۹]

نقش مردم در نظام مبتنی بر اندیشه دینی

قبل از وارد شدن به تبیین نقش مردم در نظام مبتنی بر اندیشه دینی لازم است متذکر شوم که مراد از «اندیشه دینی» اندیشه مبتنی بر دین مقدس اسلام می‌باشد. به‌عبارت این که دین مسیحیت فاقد قوانین حقوقی است، دین یهود قواعدی حقوقی دارد، اما حاکمیت صهیونیسم مانع روی آوردی مردم به آن می‌باشد و نیز به‌خاطر منسوخ بودن، نظام حقوقی آن برای ما معتبر نیست و سایر ادیان هم حرفی برای گفتن ندارند.

اما اسلام دین جامع و کاملی است و دارای قواعد حقوقی مدون هم می‌باشد. منظور ما از حاکمیت الهی بر مبنای ارشادات تعالیم عالیة اسلام است.

از نظر دین مقدس اسلام حاکمیت اولاً و بالذات از آن خداوند یکتا است. اما از آنجا که حاکمیت مستقیم الهی مثل دموکراسی یونان باستان عملاً با دشواری مواجه است، ذات احدیت این سمت را برای انبیاء، اوصیاء و بندگان صالح خود تفویض کرده است و بندگان خود را هم در اطاعت از آن‌ها امر نموده است.

به‌قول استاد فرزانه حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی: در واقع توحید خالقیت ملازم توحید حاکمیت است، یعنی هنگامی که بپذیریم سراسر عالم آفرینش مخلوق خداست باید قبول کنیم که «ملک تام» اوست، و طبیعی است که «حاکمیت مطلق» بر چنین جهانی قبل از هرکس و هر چیز از آن او خواهد بود، بنابراین حاکمیت‌ها باید به‌او منتهی شود و به فرمان او صورت گیرد، و هرکس بدون اذن و فرمان او بر مسند حکومت بنشیند، متجاوز و غاصب است.^[۱۰]

اما این به آن معنا نیست که حاکمیت الهی سر از استبداد فردی یا گروهی در آورد و نقش مردم در آن به طور کلی نادیده انگاشته شود.

ما معتقدیم حاکم الهی منصوب از طرف خالق هستی است، اما نقش مردم زمینه سازی و ایجاد قابلیت است. از دید شیعه حضرت امیرالمؤمنین (ع) خلیفه بلا فصل پیامبر (ص) و منصوب از جانب باری تعالی است. اما شورای ثقیفه بین حاکم منصوص و منصب او فاصله ایجاد کرد و باز همین شکاف را خود مردم پیوند زدند، آنگاه که خلیفه سوم کشته شد و مردم دور امیرالمؤمنین (ع) جمع شدند. این ازدحام و جوشش یعنی ایجاد قابلیت و مقبولیت حکومت حضرت. لذا جمع شدن مردم برای حکومت حضرت علی (ع) مشروعیت دینی در پی نداشت، او حاکم مشروع بود. کار مردم زمینه سازی استقرار و عینیت بخشیدن حکومت دینی بود و در واقع حضور مردم اتمام حجت بود برای مولی، همان گونه که خود فرمود: «فَمَا رَأَيْتِي إِلَّا وَ النَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبِّعِ إِلَيَّ يَنْتَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ... أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بَوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يِقَارُؤَا عَلَى كِطَّةٍ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبِ مَظْلُومٍ لَأَقْبِتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِيهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَنْ هَدَّ عُنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ»^[۱۱]

روز بیعت، فراوانی مردم چون یال‌های پر پشت گفتار بود، از هر طرف مرا احاطه کردند... سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند، و اگر خداوند از علماء عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران، و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم، و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می‌کردم، آنگاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای بی ارزش‌تر است.^[۱۲]

و در جای دیگر فرمود: «وَ لَكِنِّي أَضْرِبُ بِأَلْمُقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُدْبِرِ عَنَّهُ وَ بِالسَّمَاعِ الْمُطْبِعِ الْعَاصِي الْمُرِيبَ أَبَدًا حَتَّى يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمِي»^[۱۳] من همواره با یاری انسان حق طلب، بر سر آن کس می‌کوبم که از حق روی گردان است، و با یاری فرمانبر مطیع،

نافرمان اهل تردید را درهم می‌شکنم، تا آن روز که دوران زندگانی من به سر آید
برای تحقق نقش مردم لازم است موانع امر تاحدی ممکن مرتفع گردد و دولت
مردان هنگام تصمیم‌گیری به‌جای خود رای، نظرات مردم را ملاک قرار دهند؛ ولی
این تلقی تا آنجا دارای اعتبار است که مرزهای منطقی و اخلاقی را نفي ننماید.
اسلام بانگ‌های برتر و وسیع‌تر از دیدگاه مادی، جایگاه انسان را مقام خلیفه الهی
در زمین می‌داند و برای او قابلیت رشد و تعالی و تکامل قایل است.

از دیدگاه اسلامی قوانین مخالف دین الهی مردود است. اساس حکومت و تحقق
آن با خواست و بیعت مردم تشکیل می‌گردد و مردم در حکومت نقش فعال دارند تا آنجا
که اراده امور مبتنی بر آراء عمومی باشد. [xiv]۱۴

مقایسه اسلام و دموکراسی

اسلام و دموکراسی هر دو برای حضور مردم و رعایت حقوق آن‌ها نقش بسزایی قایل
است، بر اساس هر دو روش مردم می‌توانند یعنی حق دارند که در تعیین سرنوشت خود
وارد صحنه گردند، در تعامل و زدوبندهای سیاسی شرکت جویند و یا خود در این را
ستا مسندی را به‌دست آورند.

حال سؤال این است که کدام یک از این دو روش به‌شکل عالی و پرفروغ‌تر برای
افراد جامعه بهاء می‌دهد و منافع عمومی را بیشتر تأمین می‌کند؟

بدون شك تمام اصول و مؤلفه‌های دموکراسی در اسلام است. یعنی اسلام هم
برای مردم حقوق و آزادی در چارچوب قانون قایل است، به‌کرامت انسانی احترام می‌-
گذارد، حقوق شهروندی، عدالت اجتماعی، مشارکت عمومی، حق حیات، حق تعلیم و
تربیت، حرمت خانواده، برائت ذمه و... را به‌بهترین وجه تضمین کرده است. علاوه بر
این‌ها اسلام دارای ویژگی‌هایی است که هرگز در دموکراسی وجود ندارد.

اسلام آیین فطرت است. یعنی اسلام آیین مطابق با نیازهای حقیقی و پاسخگویی
نیازهای انسانی می‌باشد.

اهداف اسلام جهان شمول است. یعنی اسلام به‌عنوان یک آیین جهانی به‌سعادت

همه انسان‌ها می‌اندیشد و طرح آن شامل بهبود زندگی مادی و معنوی بشریت است. آموزه‌های اسلامی جنبه جهانی دارد، حکومت اسلامی و مسلمانان وظیفه دارند زمینه نشر فرهنگ و آموزه‌های اسلامی را میان ملت‌های مختلف فراهم سازند. از نظر اسلام سرنوشت انسان‌ها باهم مرتبط است و همه در برابرهم مسؤول اند. پیامبر عزیز اسلام فرمود: «**کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتة**»^{[۱۰]xv}

اسلام به‌فکر نجات بشریت است و رهائی ملت‌های تحت ستم اتوپیایی بزرگ اسلامی را شکل می‌دهد.^{[۱۱]xvi}

لازم است بدانیم که اسلام و دموکراسی در کنارهم قرار نمی‌گیرد و به‌اصطلاح این دو مانع‌الجمع اند. به‌علت این که اسلام و دموکراسی اختلاف مبانی دارد. ریشه و مبانی حکم و قانون اسلام الهی و وحیانی است، و باید از طرف ذات پروردگار به‌وسیله جبرئیل بر فرد خاصی نازل گردد. به‌عبارت دیگر در اسلام اساس حکومت و قانون هر دو پروردگار عالمیان است. پس لازم است، حاکم به‌نحوی منصوب از طرف او باشد و قانونی را که او نازل کرده است اجرا نماید.^{[۱۲]xvii}

اما مبانی دموکراسی رای اکثریت مردم است، مردم حاکم و قانونگذار را انتخاب می‌کنند و خود را تحت حاکمیت آن‌ها در می‌آورند. جمعیتی که به‌حاکم و دستگاه قانونگذاری رای می‌دهند يك سان نیستند شامل نوجوانانی به‌سن تکلیف رسیده تا کهن سالان فرتوت زمین‌گیر می‌شود و زن و مرد هر دو حق رای دارند.

این جمعیت رای دهنده مرکب از افراد فاقد سواد، کم سواد، سواد متوسط، عالی و دارای برد تخصصی می‌باشند، قدر مسلم این است که غالب این جماعت عوام، نوجوانان و زنان هستند و نخبگان و فرهیختگان اقلیت ناچیزی اند. به‌همین لحاظ منتقدین دموکراسی از مهد دموکراسی بیشتر از جاهای دیگر می‌باشند.

هرودت مورخ یونانی: دموکراسی یونانی را حکومت توده جاهل و خود خواه و تهیدست می‌دانیست و بر آن بود که مردم نیازمند حمایت و ارشاد پادشاهان اند.

افلاطون دموکراسی را به مردم فریبی متهم می‌کند زیرا رهبران حکومت

دموکراسی چیزهایی به مردم می‌گویند که مورد علاقه آنها است نه مورد نیازشان؛ در عین حال وی معتقد است که دموکراسی بهترین نوع حکومت در میان بین بدترین انواع حکومت‌ها مثل الیگارشی جباریت و دموکراسی است.

به‌نظر ارسطو حکومت طبقات متوسط بهترین نوع حکومت است زیرا از اعتدال برخوردار است و حکومت توانگران و تهیدستان به راه افراط و تفریط می‌گراید.

به‌نظر هابز دموکراسی به‌معنای حکومت مستقیم مردم از طریق مجلس عمومی در عمل اجرا ناپذیر است و عامه مردم صرفاً در اندیشه خواست‌های خصوصی خویش اند، و به وسیله مردم فریبان سیاسی و مذهبی فریفته می‌شوند. بیشترین نقشی که می‌توان در حکومت برای مردم در نظر گرفت، این است که نسبت به قدرت حاکم اعلام رضایت کنند.

از نظر ادموند برك، دموکراسی شرم آورترین نوع حکومت است؛ زیرا چنین حکومتی هیچ معیاری را برتر از رای و نظر توده‌ها نمی‌دانند. ^{[۱۸]xviii}

بنابراین اسلام و دموکراسی اصلاً باهم قابل قیاس نیستند، چون از لحاظ سازوکار باهم مایبندت دارد. در رأس نظام اسلامی ذات احدیت قرار دارد که عالم به‌جمع می‌بندگانه و مخلوقات خود است و هر تفضلی که می‌کند ناشی از حکمت وجودی اوست که به‌خاطر برطرف کردن نیاز بشریت صورت می‌گیرد.

اما در رأس دموکراسی يك مشت عوام قرار دارند، که خیر و صلاح خود را کمتر تشخیص می‌دهند، به راحتی فریب می‌خورند، زود احساسی می‌گردند و تحت تأثیر تبلیغات کاندیداها قرار می‌گیرند و بسیار اندک رای شان از روی خرد ورزی و تعقل است.

بعضی از معاصرین عقیده دارند که: دموکراسی به‌معنای علمی آن، مبتنی بر دو پایه است:

يك: حاکمیت ملت در مقابل دیکتاتوری سیاسی که حاکمیت را از آن زمامدار می‌داند به‌موجب این حاکمیت ذاتی، ملت می‌تواند سر نوشت خود را به‌دست خود تعیین

نماید و هم می‌تواند به موجب نظریه قرارداد اجتماعی این حاکمیت را به هیأت حاکمه بسپارد.

دو: حق وکالت در قانونگذاری که در تئوری دموکراسی یک حق ثابتی است که ملت بر اساس آن می‌تواند آنچه را که به مصلحت خود تشخیص می‌دهند، قانونگذاری نمایند و یا این حق را به موجب قرار داد اجتماعی، به هیأت‌های قانونگذاری که از طرف ملت نمایندگی می‌کنند و اگذار کنند.

اسلام هر دو فرض بالا را به صراحت رد می‌کند زیرا در اسلام، انسان نه حق حاکمیت بر خود را دارد و نه بر دیگران و نه برای خود حق قانونگذاری و تشریح دارد و نه برای دیگران. همان گونه که در کتاب خود می‌فرماید:

۱_ (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ / یوسف ۴۰ و ۶۷ و انعام ۵۷) حکم تنها از آن خداست؛ فرمان داده که غیر از او را نپرسید.

۲_ (أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَالَ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ يَحْيى الْمَوْتى وَ هُوَ عَلَى كَلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ / شورای ۹) آیا آنها غیر از خدا را ولیّ خود برگزیدند؟! در حالی که «ولیّ» فقط خداوند است و اوست که مردگان را زنده می‌کند، و اوست که بر هر چیزی تواناست!

۳_ (أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادى مِنْ دُونى أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا / كهف ۱۰۲) آیا کافران پنداشتند می‌توانند بندگانم را به جای من اولیای خود انتخاب کنند؟! ما جهنم را برای پذیرایی کافران آماده کرده‌ایم!

۴_ (مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَ مَا كَانُوا يَبْصُرُونَ / هود ۲۰) و جز خدا، پشتیبان‌هایی نمی‌یابند!

۵_ (قُلْ أَعِیرَ اللّهِ اتَّخِذْ وَلِیَا فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ / انعام ۱۴) بگو: «آیا غیر خدا را ولیّ خود انتخاب کنم؟! (خدایی) که آفریننده آسمانها و زمین است.

از نظر اسلام انسان این حق را ندارد که برای خود، دینی را تشریح و نظامی را در زندگی دنیوی خود قانونگذاری نماید. به دلیل آیاتی که به صراحت می‌فرماید: (أَفَعِیرَ

دین الله بیغون و له أسلم من فی السموت و الأرض طوعاً و کرهاً و إليه یرجعون/ آل عمران ۸۳) آیا آن‌ها غیر از آیین خدا می‌طلبند؟! (آیین او همین اسلام است)؛ و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر (فرمان) او تسلیمند، و همه به سوی او بازگردانده می‌شوند. [xix]۱۹

(اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَ لَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ/ اعراف ۳) از چیزی که از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده، پیروی کنید! و از اولیا و معبودهای دیگر جز او، پیروی نکنید! اما کمتر متذکر می‌شوید.

و این دو اصلي است که در اسلام، ارتباط مستقیم با «توحید» دارد. اما دموکراسی از نظر علمی این دو اصل را نفی می‌کند و ملت را منبع «حاکمیت و قانونگذاری» می‌داند و این، با اصل توحید کاملاً تضاد دارد و لذا هر چند که از نظر سیاسی، امروز نظام‌ها و جوامع غیر الحادی نیز دموکراسی را پذیرفته‌اند ولی فلسفه حاکم بر دموکراسی همان «الحاد» است. [xx]۲۰

برتری نظام اسلامی بر نظام دموکراسی

برتری نظام حقوقی و سیاسی که اسلام ارائه می‌دهد، بر سایر نظام‌های دینی و لایک بر کسی پوشیده نیست. این يك واقعیت علمی است. یعنی هر کسی کمترین مطالعه و تحقیق در این زمینه انجام دهد به‌گفته مطلب می‌رسد.

آنچه که قواعد حقوقی اسلام را از آموزه‌های مکاتب دیگر مجزاً و برتر به‌نمایش می‌گذارد ویژگی‌های بسیار آشکاری است که در این مکتب وجود دارد که ذیلاً به‌قسمت‌های از آن اشاره می‌شود.

۱_ اسلام دارای يك ایدئولوژی ناب است. ایدئولوژی که در آن شرك و الحاد راه ندارد. در باور اسلامی معمار اصلي جهان هستی خدای واحد می‌باشد، چون اگر دو یا چند خدای دیگر وجود می‌داشت موجب فساد مدیریتی می‌شد و کار جهان به‌فرجام نمی‌رسید. قرآن کریم می‌فرماید: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا / الأنبياء / ۲۲) اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، فاسد می‌شدند (و نظام جهان به هم

می‌خورد). اما در هیچ مکتب و مذهب دیگر این باور ناب وجود ندارد.

۲_ تمام احکام اسلام در کتابی گیرد آمده که مایقین داریم از طرف آن ذات یگانه نازل گردیده و خود در يك فراخوان جهانی می‌گوید: (وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَ اذْعُوا شَهَادَةً مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ / بقره ۲۳) و اگر در باره آنچه بر بنده خود (= پیامبر) نازل کرده‌ایم شك و تردید دارید، (دست کم) يك سوره همانند آن بیاورید؛ و گواهان خود را (غیر خدا) برای این کار، فرا خوانید اگر راست می‌گویید!.

در حال که این داعیه اسلام را روشن فکران و نظریه پردازان جهان شنیده‌اند؛ اما از خلق و انشاء يك سوره به‌کوتاهی سوره مبارکه کوثر هم عاجز مانده‌اند. قرآن همه منکران و شکاکان جهان را به مبارزه خواسته است. اما آنهایی که در برابر قرآن سکوت کرده‌اند نه به‌خاطر این است که نخواسته‌اند. بلکه نتوانسته‌اند. چون آن‌هایی که دست به اقدام زدند بیشتر باعث رسوائی خود گشتند تا اسلام.

۳_ از نظر دین مقدس اسلام، بشر گل سرسبد آفرینش است، هدف اسلام سعادت و رشد جنبه‌های کمال جوئی انسان می‌باشد، تعالیم اسلام در جهت هدایت بشر نازل شده است. اما فرزندان آدم در انتخاب خود کاملاً آزاد می‌باشند، قرآن می‌گوید: (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا / الإنسان، ۳) ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس! اما نظام‌های دیگر چنین اهمیتی را در جهت ترقی نسل آدمیان ندارد، بلکه اهداف مادی بر مقاصد معنوی آن‌ها مقدم است.

۴_ مخالفت اسلام بانظام طبقاتی: اسلام با سیستم طبقاتی در جامعه مخالف است، در اسلام یکسان نگری و تساوی حقوق مردم از اهم مسایل و جزء مبانی دینی قلمداد شده است. قرآن می‌فرماید: (مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَمَىٰ وَ الْمَسْكِينِ وَ إِبْنِ السَّبِيلِ كَىٰ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ / الحشر؛ ۷) آنچه را خداوند از اهل این آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او، و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است، تا (این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست به‌دست نگردد.

حضرت امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید: «وَأَذِي بَعْتَهُ بِالْحَقِّ لِنُبُلِّلَنَّ بَلْبَلَةً وَ لِنُعَرِّبَلَنَّ غَرْبَلَةً وَ لِنُسَاطِنَنَّ سَوَاطِنَ الْقِيَدِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَ لَيْسِيْنَ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرُوا وَ لَيْفُصْرَنَّ سَبَّاقُونَ كَانُوا سَبَّاقُوا»^[xxi]

سوگند به خدایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به حق مبعوث کرد، سخت آزمایش می‌شود، چون دانه‌ای که در غربال ریزند، یا غذایی که در دیگ گذارند به هم خواهد ریخت، زیر و رو خواهد شد، تا آن که پایین به بالا، و بالا به پایین رود، آنان که سابقه‌ای در اسلام داشتند، و تاکنون منزوی بودند، بر سر کار می‌آیند، و آنها که به ناحق، پیشی گرفتند، عقب زده خواهند شد.

۵_ مبارزه اسلام باتبعیضات نژادی: در کتاب آداب النفوس طبری آمده که پیامبر (ص) در اثناء ایام تشریق (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی الحجه است) در سرزمین منی در حالی که بر شتری سوار بود رو به سوی مردم کرد و فرمود: «يا ايها الناس! الا ان ربكم واحد و ان اباكم واحد ، الا لا فضل لعربی علی عجمی ، و لا لعجمی علی عربی، و لا لاسود علی احمر، و لا لاحمر علی اسود، الا بالثقوى الا اهل بلغت؟» قالوا: نعم! «قال: ليبلغ الشاهد الغائب»^[xxii] ای مردم بدانید! خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاهپوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاهپوست مگر به تقوا، آیا من دستور الهی را ابلاغ کردم؟ همه گفتند: آری! فرمود: این سخن را حاضران به غائبان برسانند.

و در جای دیگر فرمود: و انما انتم بنو آدم و احبکم اليه اتقاکم. شما همگی فرزندان آدمید ، و محبوبترین شما نزد خدا باتقواترین شما است.

ولی عجیب است که با این تعلیمات وسیع و غنی و پر بار هنوز در میان مسلمانان کسانی روی مساله نژاد و خون و زبان تکیه می‌کنند ، و حتی وحدت آن را بر اخوت اسلامی ، و وحدت دینی مقدم می‌شمرند ، و عصبیت جاهلیت را بار دیگر زنده کرده‌اند ، و با اینکه از این رهگذر ضربه‌های سختی بر آنان وارد شده گویی نمی‌خواهند بیدار شوند، و به حکم اسلام باز گردند.^[xxiii]

۶) حمایت از مستضعفان: امام علی(ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي

الطَّبَقَةُ السُّقْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَ أَهْلَ الْبُؤْسَى وَالزَّمْتَى فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَائِعًا وَمُعْتَرًّا وَ أَحَقَّ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ وَ اجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ وَ قِسْمًا مِنْ غَلَاتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِأَدْنَى وَ كُلُّ قَدْرٍ اسْتُرْعِبَتْ حَقُّهُ وَ لَا يَشْعَلُكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ فَإِنَّكَ لَا تُعَدُّ بِتَضْيِيعِ التَّافِهِ لِإِحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهْمِّ فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ وَ لَا تُصْعِرْ خَدَكَ لَهُمْ وَ تَقَدَّرْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ وَ تَحْقِرُهُ الرَّجَالُ فَفَرِّعْ لِأَوْلِيكَ تَقَاتِكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَ التَّوَاضُعِ فَلْيُرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ ثُمَّ اَعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ فَإِنَّ هَوْلَاءَ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَةِ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ وَ كُلُّ قَادِرٍ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْيِيدِهِ حَقُّهُ إِلَيْهِ. [xxiv]۴

سپس خدا را خدا را در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه، که هیچ چاره‌ای ندارند، (و عبارتند) از زمین گیران، نیازمندان، گرفتاران، دردمندان. همانا در این طبقه محروم گروهی خویشتن داری کرده، و گروهی به گدایی دست نیاز بر می‌دارند.

پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است: بخشی از بیت المال، و بخشی از غله‌های زمین‌های غنیمتی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده، زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیک‌ترین آنان سهمی مساوی وجود دارد و تو مسئول رعایت آن می‌باشی.

مبادا سر مستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان باز دارد، که هرگز انجام کارهای فراوان و مهم عذری برای ترک مسئولیت‌های کوچک‌تر نخواهد بود.

همواره در فکر مشکلات آنان باش، و از آنان روی بر مگردان، به ویژه امور کسانی را از آنان بیشتر رسیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی‌آیند و دیگران آنان را کوچک می‌شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند.

برای این گروه، از افراد مورد اطمینان خود که خدا ترس و فروتنند فردی را انتخاب کن، تا پیرامونشان تحقیق و مسائل آنان را به تو گزارش کنند.

سپس در رفع مشکلاتشان به گونه‌ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی، زیرا این گروه در میان رعیت بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند، و حق آنان

را به گونه‌ای بپرداز که در نزد خدا معذور باشی. [xxv]^[۲۵]

۷_ تأکید بر اخلاق و حقوق مردم: اسلام نه مثل مسیحیت خلاصه در اخلاق است و نه مثل سایر نظام‌ها زیاده روی در حقوق. بلکه اخلاق و حقوق هر دو در اسلام از جایگاه عالی برخوردار است و تأکید روی هر دو عنصر شده است. امام علی(ع) به مالک اشتر فرمود: **وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَأَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ وَ أَجْمَعَهَا لِرِضَى الرَّعِيَةِ فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يَجْجِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ وَ إِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يَغْتَفِرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ**.^[xxvi]^[۲۶] دوست داشتنی‌ترین چیزها در نزد تو، در حق میان‌ترین، و در عدل فراگیرترین، و در جلب خشنودی مردم گسترده‌ترین باشد، که همانا خشم عمومی مردم، خشنودی خواص (نزدیکان) را از بین می‌برد، اما خشم خواص را خشنودی همگان بی‌اثر می‌کند. [xxvii]^[۲۷]

وباز فرمود: **وَ أَشْعَرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْمًا ضَارِيًا تَعْتَمُّ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَحُّ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلُّ وَ تَعْرُضُ لَهُمُ الْعُلُّ وَ يُوْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمَدِ وَ الْخَطَاءِ فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ وَ وَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ وَ اللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَ لَكَ وَ قَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرُهُمْ وَ ابْتَلَاكَ بِهِمْ**.^[xxviii]^[۲۸]

مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش.

مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته‌اند، دسته‌ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می‌باشند. اگر گناهی از آنان سر می‌زند یا علت‌هایی بر آنان عارض می‌شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می‌گردند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر، آن گونه که دوست داری خدا تو را ببخشاید و بر تو آسان گیرد. همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن کس که تو را فرمانداری مصر داد والاتر است، که انجام امور مردم مصر را به تو واگذارده، و آنان را وسیله آزمودن تو قرار داده است. [xxix]^[۲۹]

۸_ در اعتقاد اسلامی حاکمیت از آن خداوند است که در مورد خاص این سمت را به پیامبران، امامان و بندگان صالح خود واگذار کرده است. برای بندگان صالح

شرایطی ذکر شده که بعض آن چنین است:

- ۱- ۸ / از نظر علم لازم است که در بالاترین سطح باشد
 - ۲- ۸ / از نظر رفتار صبور، گشاده رو و با سعه صدر باشد.
 - ۳- ۸ / از نظر روابط اجتماعی عدالت را بر همه چیز ترجیح دهد.
 - ۴- ۸ / از نظر رعایت مصالح، منافع و مصالح مردم را بر هر چیزی دیگری مقدم کند.
 - ۵- ۸ / از نظر مقام به منصب خود به چشم امانت بنگرد.
 - ۶- ۸ / از نظر برخورد با مردم صمیمی باشد.
 - ۷- ۸ / از نظر تصمیم، مصمم و جدی بوده با دشمنان مردم سازش نکند.^{[۳۰]xxx}
- ۹_ قبلاً گفتیم قانونگذاری در اسلام مختص ذات احدیت است، دلیل آن این است که قانونگذار باید:

- ۱- ۹ / عالم به جمیع خصوصیات و احتیاجات انسان باشد.
- ۲- ۹ / عالم به تمام خواص اشیاء و رابطه آن با احتیاجات انسان باشد.
- ۳- ۹ / از حوادث آینده که ممکن است اتفاق افتد آگاه باشد.
- ۴- ۹ / از لغزش و اعمال سلیقه میرا باشد.
- ۵- ۹ / فقط به منافع افراد و اجتماع بنگرد نه منافع شخص خودش.^{[۳۱]xxxi} چنین ویژگی‌هایی در سایر نظام‌ها کمتر مورد توجه و گزینش است.

نقش مردم در نظام‌های سیاسی افغانستان

معمولاً در حقوق اساسی کشورها حدود، اختیارات، نقش و دخالت مردم در مسایل سیاسی مطرح و مورد شناسایی قرار می‌گیرد. بندها، اصول و مواد خاص از قانون اساسی به وجایب ملت تعلق می‌یابد و موارد ایفای نقش در آن مشخص می‌گردد. همانگونه که در اصل ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده که: در جمهوری

اسلامی ایران امور کشور باید به‌اتکای آرای عمومی اداره شود، از راه انتخابات، انتخاب رییس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر این-ها، یا از راه همه پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد. و در اصل هشتم می‌خوانیم که: در جمهوری اسلامی ایران دعوت به‌خیر، امر به‌معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به‌یکدیگر، دولت نسبت به‌مردم و مردم نسبت به‌دولت. و نیز در اصل نهم حفظ استقلال، وحدت و تمامیت ارضی ایران وظیفه دولت و آحاد ملت و انمود گردیده است. [xxxii]۳۲

در قانون اساسی کشور ما هم ماده چهارم می‌گوید: حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به‌طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می‌کند. در ماده ۳۳ آمده که اتباع افغانستان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا می‌باشند. در ماده ۳۶ اتباع افغانستان حق دارند برای تامین مقاصد جایز و صلح آمیز، بدون حمل سلاح، طبق قانون اجتماع و تظاهرات نمایند. و در ماده ۴۹ تصریح کرده که: سهم‌گیری فعال در حالت جنگ، آفات و سایر حالاتی که حیات و آسایش عامه را تهدید کند، از وجایب ملی هر افغان می‌باشد. [xxxiii]۳۳

همان گونه که مشخص است قانون اساسی فعلی، اولین میثاق ملی است که برای مردم جایگاه خاص قابل شده است. هرچند در قوانین اساسی گذشته هم بحث شورای ملی و انتخابات مطرح شده بود، و موادی از قانون اساسی، از زمان آمان‌الله خان تا حکومت نجیب به‌شورای ملی و انتخاب آن از سوی مردم اختصاص یافته بود. ولی هیچ‌گاه اتفاق نیفتاد که مردم پای صندوق‌های رای بروند و نمایندگانی را برای شورای ملی برگزینند و تا قبل از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در ۱۸ میزان ۱۳۸۳، کسی به‌خاطر ندارد که در کشور ما صندوق رای گذاشته شده باشد و از مردم در خواست آراء کرده باشد.

پس اگر انتخابات سنبلة امسال برگزار شود باید بگویم این دومین انتخاباتی عمومی ملی است که مردم را به‌پای صندوق‌های رای حاضر می‌کند و از آن‌ها می‌خواهد که نمایندگان خود را به‌مجلس اعزام نمایند.

با این که از دید حقوقدانان هرگاه انتخابات به طور مطلق و بدون قید به کار رود مقصود انتخابات وکلاء مجلس ملی یا سنا است، اما دولت مردان سابق افغانستان هرگز در قید و بند مفاهیم و محتوای مواد قانون اساسی نبوده‌اند. ماده چهل قانون اساسی امان الله خان می‌گوید: عضویت در شورای دولت و شوراهای محلی انتخابی و انتصابی خواهد بود،^{[۳۴]xxxiv} و مواد بعد از آن شرایط عضویت در مجلس شورا را بیان می‌کند. اما متأسفیم از این که چنین سنت‌های هیچ گاه در کشور ما پدید نیامد و اساس نهادهای مدنی و حاکمیت مردم شکل نگرفت، تا آرام آرام کشور به سوی فضای باز و قابل تحمل سوق داده شود. در قوانین بعدی هم چنین موادی به تصویب رسیده بود؛ اما هیچ کدام در جهت تثبیت حقوق مردم مؤثر واقع نشد.

نظام فعلی کشور

البته می‌دانیم که سیستم حکومتی امروز کشور ما ریاستی است. سیستم ریاستی یعنی این که رئیس جمهور مستقیماً از طرف مردم انتخاب می‌شود، اما خودش اعضاء کابینه‌ای خود را بر می‌گزیند، رای اعتماد از مجلس هم نمی‌گیرد و در مقابل آن پاسخگو هم نیست. همچنین مردم مستقیماً اعضاء پارلمان را انتخاب می‌کنند. بنابراین هیچ یک از دو نهاد از همدیگر کسب قدرت نمی‌کنند پس نمی‌توانند بر همدیگر نظارت نمایند.^{[۳۵]xxxv}

از آنجا که ما ملت استبداد زده هستیم، پایه‌های قدرت حکومت قرون وسطایی نظام شاهی برشانه‌های ماسنگینی می‌کرد که به جمهوریّت نوید داده شدیم. بعد از اندکی معلوم شد که نظام جمهوری هم بر اساس نیاز مردم افغانستان تأسیس نشده است، لذا پایدار نماند و توسط عناصر رقیب به خونین ترین وجه ممکن به خاک و خون کشیده شد و راهی زباله دان تاریخ گردید.

وابستگی آشکار کودتا چیان هفت ثور به نظام الحادی سوسیالیزم شرق و به میدان آمدن عملی آن‌ها برای ستیز با فرهنگ، اعتقادات و باورهای مردمی باعث گردید که ملت افغانستان یک پارچه فریاد، خروش و خشم گردند و بامشّت‌های گره خورده به-تعصب ایمان و عقاید بر سر بچه کمونیست‌ها بکوبند.

پس از صحنه خارج کردن زاده کفر و الحاد با پدید آمدن کم ظرفیت حاکمیتی مواجه

شدیم که خود را دولت اسلامی افغانستان خواند و فکر می‌کرد نشستن بر کرسی قدرت همان و حکم راندن بر تمامیت ارضی کشور همان!.

مثلی که کاخ‌های فرمان روایی کابل به ساکنان خود درس بیدادگری، خشونت و قساوت می‌آموزد و برای جنایات ضد بشری توجیهی دارد که معارف الهی پروفیسورها را هم تحت شعاع قرار می‌دهد. لذا می‌بینیم که این دولت خود خوانده اسلامی بیشترین ویرانی و آلام را برای مردم کشور به‌ارمغان می‌آورد. این نظام هم دوام نیافت و پس از چند صباحی به‌دست عناصر افراطی جحد و تحجر تومار ننگین آن در هم پیچیده شد و با نام و نشان خود بر فیض آباد بدخشان رانده گردید.

مردم يك دفعه جاخوردند، بیرق سفید جوانه های امید به زندگی را در وجود شان زنده کرد و امید به بازگشت به زندگی قوت یافت همه فکر می‌کردند که فرشته‌های نجات آمده است و دیگر جنگی وجود نخواهد داشت ولی افسوس و صد افسوس!.

از قدیم گفته اند که چراغ ظلم تا صبح فروزان نمی‌ماند. طالبان هم به‌دست اربابان خود تارومار شدند و به‌نام تروریست و القاعده در مغاره‌های کوه و دشت و دمن طعمه آتش خشم و کینه ولی نعمت خود گردیدند و می‌رود که فقط لکه‌های ننگ و نفرت از آن‌ها در صفحات تاریخ باقی بماند و بس.

در عصر حاکمیت دموکراسی هستیم! و شاهد اقتدار نیمه جان نظامی که با آراء خود راهی کاخ قدرت و سیاست ساخته‌ایم! با توجه به اختیارات که در قانون اساسی به رییس جمهور اختصاص یافته است خوف آن می‌رود که اندیشه قومی و نژادی در محور دموکراسی خودنمایی کند و نیت‌های انحصارگرایی، قومیت محوری و تمامیت خواهی در قالب نو دنبال گردد و حالت شخصی بر مائتکرار شود که از زیر باران بلند شده در زیر نودان بنشینند.

بنابر این مجلس ملی و قوه مقننه تنها شانس ملت افغانستان و مظهر قدرت و حاکمیت مردمی می‌تواند باشد. چه اینکه ماده هشتادونهم قانون اساسی صراحت دارد که ولسی جرگه صلاحیت دارد که با پیشنهاد يك ثلث اعضا جهت بررسی و مطالعه اعمال حکومت، کمیسیون خاص تعیین نماید. و در ماده نودویکم بند يك اتخاذ تصمیم در مورد

استیضاح از هر يك از وزرا مطابق به حکم ماده نودودوم این قانون اساسی به ولسی جرگه اختصاص یافته است. و ماده نود و دوم بیان می‌کند: ولسی جرگه به پیشنهاد بیست فیصد کل اعضا می‌تواند از هر يك از وزرا استیضاح به عمل آورد. [xxxvi]^[۳۶]

نقش مردم در انتخابات

باتوجه به موارد فوق نقش مردم در انتخابات را این طور میتوان بر شمرده که:

۱_ حضور پرشور مردم در پای صندوق‌های رای به منزله تثبیت نظام سیاسی حاکم تلقی شده و بیانگر رضایت مردم از وضعیت موجود است. و این حضور پرشور به نفع نظام سیاسی حاکم تمام می‌شود. همانگونه که عکس آن هم صادق است یعنی کناره گیری مردم و اجتناب از رای دادن حاکی از فاصله مردم و نظام خواهد بود و جایگاه مردمی حاکمیت را باسؤال مواجه می‌سازد.

۲_ مردم با انتخاب افراد فهیم، اندیشمند و دلسوز می‌توانند يك مجلس مقتدر و کار آمد بوجود آورند که در مقابل قدرت طلبی و خود کامگی قوه اجرایی استاده و از منافع ملی باچنگ و دندان دفاع نمایند.

۳_ اگر بخواهیم بهسرنوشت تلخ گذشته دچار نشویم گزینش نمایندگان بسیار مهم است، آگاهی مردم از ناکامیهای گذشته می‌تواند راهنمای تصمیم عاقلانه آینده باشد لذا آینده نگری و عقلانیت می‌طلبد که مردم نسبت به انتخاب افراد دقت کافی داشته باشند.

۴_ اگر نمایندگان پارلمان از عناصر دردمند و متعهد شکل گیرد قادر است که با تصویب قوانین مفید و کار آمد مسیر ترقی و تکامل را به فراروی ملت افغانستان بگشاید و سیر بازسازی کشور را سرعت بدهد و زمینه‌های زندگی توأم با صلح و امنیت را در کشور فراهم نماید.

۵_ البته کار مردم با انتخابات نمایندگان پایان نمی‌یابد، بلکه از طریق تماس با روابط مردمی پارلمان می‌توانند انتقادات، پیشنهادات و طرح‌های عملی خود با نمایندگان خود در میان گذاشته و ضمن وادار سازی دولت به اجرای آن نظارت خویش را هم توسعه دهند.

۶_ مردم درکنار پارلمان می‌مانند و هنگام احساس خطر و مهار گسیختگی بخش اجرائی زنگ خطر را به‌صدا در آورند و راه‌های مهار و کنترل را پیدا می‌کنند.

۷_ اگر دقت کنیم به‌خوبی در می‌یابیم که وضعیت کنونی در جهان پیرامونی ما محصول تلاش خستگی‌ناپذیر مردم است که برای تحصیل حقوق و به‌دست آوردن آزادی عمومی و توسعه اقتدار ملی نقش کلیدی داشته و دولت‌ها را در برابر مطالبات خود متقاعد نموده و اختیارات شان را محدود ساخته اند.

۸_ توسعه حقوق زنان و سهم ساختن آن‌ها در اداره جامعه و قایل شدن حق رای برای آنان از دیگر ایفای نقش مردم است که به تدریج در جامعه جهانی روبه گسترش است و دولت‌ها کمک تسلیم این فرایند می‌شوند.

۹_ ممکن گفته شود قدرت زیادی مجلس نیز باعث ناپایداری دولت می‌شود. وقتی دولت از استحکام و استواری بی‌بهره باشد باز به‌ضرر منافع مردم است. اما باتوجه به ریاستی بودن نظام و اینکه اعضاء کابینه از مجلس رای اعتماد نمی‌گیرند این احتمال کاملاً منطقی است. این خطر اگر باشد متوجه نظام مبتنی بر تفکیک نسبی قوا می‌باشد.

۱۰_ به‌نظر می‌رسد که اصل این است که دولت مردان خود را در مقابل خدا و ملت مسؤول احساس کنند و مقام را به عنوان ابزار خدمت به مردم تلقی کنند و متعهد به اجرای قانون باشد و اگر نگرش‌ها اساساً جوری دیگر باشد، مردم و مجلس چماق به دست پشت سر آن‌ها استاد شوند هم کاری اساسی صورت نمی‌گیرد.

۱۱_ البته مردم در انتخابات رییس جمهور هم وظیفه دارند که به کسی رای دهند که واقعاً حافظ منافع کشور و متعهد به‌حفظ تمامیت ارضی و پاسدار عقاید و فرهنگ ملی باشد. اما رییس جمهور یک نفر است و در رأس نظام قرار دارد و دارای اختیارات وسیع می‌باشد و می‌تواند در رهبری نظام اعمال سلیقه و علایق باطنی نمایند. ولی نمایندگان پارلمان افراد فراوان اند که اگر متحد، همدرد و هم‌هدف باشند قادر خواهند بود که مردم را به‌آرمان‌های شان برسانند و مشکلات جامعه را به حداقل برسانند و راهکارهای عملی جهت بهبود وضعیت مردم ببینند. لذا می‌شود ادعا کرد که دقت مردم

در قدم اول است و شایستگی نمایندگان در قدم بعدی قرار داد.

پی نوشت

۱. عبدالحمید ابوالحمد، مبانی علم سیاست، جلد اول، ص ۱۹۷، چاپ نهم ۱۳۸۲

۲. آیت‌الله مکارم شیرازی و همکاران، پیام قرآن، ج ۱۰، ص ۴، چاپ سوم ۱۳۷۷.

۳. عبدالحمید ابوالحمد مبانی علم سیاست، ج اول، ص ۲۰۲.

۴. ابوالفضل قاضی، بایسته‌های حقوق اساسی، ص ۱۰۲، چاپ سیزدهم زمستان ۱۳۸۲.

۵. ولی‌الله یوسفیه، احزاب سیاسی، ص ۱۱۲، چاپ سوم ۱۳۵۱.

۶. حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی (نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی) ص ۲۹۹، چاپ نهم ۱۳۸۲.

۷. ابوالفضل قاضی، پیشین، ص ۱۰۵

[۸] viii . عبدالرسول بیات باهمکاری جمعی از نویسندگان، فرهنگ واژه‌ها، ص ۲۷۴ چاپ دوم ۱۳۸۱.

[۹] ix . ابوالفضل قاضی، بایسته‌های حقوق اساسی، ص ۱۱۸.

[۱۰] x . آیت‌الله مکارم شیرازی و همکاران، پیام قرآن، ج ۱۰، ص ۵۲.

[۱۱] xi . امام علی بن ابی‌طالب (ع)، نهج البلاغه، جلد اول، انتشارات دارالهجره قم.

[۱۲] xii . استاد محمد دشتی، ترجمه نهج البلاغه امام علی (علیه‌السلام)، خطبه ۱۶، ص ۴۷، چاپ اول ۱۳۸۲، قطع جیبی، انتشارات

پوشنگر.

[۱۳] xiii . همان، خطبه ۶، ص ۴۲.

[۱۴] xiv . مرتضی نجفی و فرید محسنی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۲۲، چاپ دوم ۱۳۸۱.

[۱۵] xv . تاج‌الدین شعیری، جامع الأخبار، ص ۱۱۹، انتشارات رضی قم، ۱۳۶۳.

[۱۶] xvi . عبدالحکیم سلیمی، نقش اسلام در توسعه حقوق بین‌الملل، ص ۵۶، چاپ اول بهار ۱۳۸۲، انتشارات مؤسسه

آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

[۱۷] xvii . استاد محمد تقی مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام، جلد اول قانونگذاری، ص ۲۸۷، چاپ دوم پاییز ۱۳۷۸، انتشارات

مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

[۱۸] xviii . حسین بشیریه، آموزش دانش سیاسی، ۴۴۱ الی ۴۴۲، چاپ سوم ۱۳۸۲.

[۱۹] xix . ترجمه حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی.

[۲۰] xx . آیت‌الله مهدی آصفی، عقیل سعید، محمد عبدالجبار، قرآنت‌های معاصر از اندیشه سیاسی اسلام، نوشته ترجمه

سرور دانش، ص ۴۰، چاپ اول بهمن ۱۳۶۷، مؤسسه فرهنگی ثقلین.

[۲۱] xxi . علی نقی فیض الاسلام، پیشین، خ ۱۵.

- [۲۲]xxii . آیت الله مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۲ ، ص ۲۰۱ .
- [۲۳]xxiii . همان، ج ۲۲، ص ۲۰۲ .
- [۲۴]xxiv . علی نقی فیض الاسلام، **پیشین** ، نامه ۵۳ .
- [۲۵]xxv . محمد دشتی، ترجمه نهج البلاغه امام علی (علیه السلام ص ۴۲۳، چاپ اول ۱۳۸۲، قطع جیبی انتشارات پوینگر .
- [۲۶]xxvi . علی نقی فیض الاسلام **پیشین** ، نامه ۵۳ .
- [۲۷]xxvii . محمد دشتی، پی شین ، ص ۴۱۲ .
- [۲۸]xxviii . علی نقی فیض الاسلام **پیشین** ، نامه ۵۳ .
- [۲۹]xxix . محمد دشتی، **پیشین**، ص ۴۱۲ .
- [۳۰]xxx . آیت الله مکارم شیرازی، پیشین ، ج ۱۰، ص ۱۳۲ .
- [۳۱]xxxi . همان، ص ۸۹ .
- [۳۲]xxxii . قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، چاپ پنجم ۱۳۸۲، نشر جمال، ص ۴۵ و ۴۶ .
- [۳۳]xxxiii . قانون اساسی افغانستان، چاپ اول ۱۳۸۲، دارالانشاء کمیسیون قانون اساسی، کابل .
- [۳۴]xxxiv . متن کامل قوانین اساسی افغانستان (از ۱۳۰۱ تا ۱۳۷۲، مقدمه سرور دانش، تهیه و نشر مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان فرم، ص ۸۸، چاپ اول ۱۳۷۴ .
- [۳۵]xxxv . **عبدالحمید ابوالحمد، پیشین، ص ۱۹۹ .**
- [۳۶]xxxvi . قانون اساسی مواد ۸۹، ۹۱، ۹۲ .